

## بررسی و نقد دیدگاه‌ها درباره چرایی ذکر نشدن اولی‌الأمر به‌عنوان مرجع نزاع در آیه ۵۹ نساء

نقی غیائی\*

### چکیده

پژوهش پیش‌رو به روش توصیفی - تحلیلی دیدگاه مفسران را در باره چرایی عدم ذکر اولی‌الأمر به‌عنوان مرجع حل نزاع‌ها در آیه ۵۹ سوره نساء مورد بررسی و ارزیابی قرار داده است. در دیدگاه‌های گوناگون، برخی معصوم نبودن اولی‌الأمر را علت عدم ذکر آنها به‌عنوان مرجع حل اختلاف دانسته‌اند، گروهی مکلف بودن مردم به پیروی از ایشان در بخش نخست آیه را منشأ این امر می‌دانند، گروهی بر آن هستند که از آنجایی که اولی‌الأمر خود در آیه، موظف شده‌اند که منازعات را به کتاب و سنت ارجاع دهند، دیگر جایی برای ذکر آنها به‌عنوان مرجع حل اختلاف وجود ندارد، شماری نیز برخوردار نبودن اولی‌الأمر از حق تشریح را به‌عنوان علت عدم ذکر، یاد کرده‌اند. از تحلیل درون‌متنی و برون‌متنی آیه چنین به‌دست می‌آید که آنچه به‌عنوان علت عدم ذکر اولی‌الأمر به‌عنوان مرجع حل اختلاف بیان شده است، بر خلاف ظهور آیه بوده، دیگر آنکه چون اولی‌الأمر، خود مورد نزاع یا طرف نزاع قرار می‌گیرند، بر این اساس معقول نیست در متنازع‌فیه، مرجع حل اختلاف باشند.

### واژگان کلیدی

آیه ۵۹ نساء، آیه إطاعت، آیه اولی‌الأمر، مرجع حل اختلاف.

**طرح مسئله**

آیه (اطاعت) یا (أولی الأمر) از جمله آیاتی است که سرفصل‌ها، محورها و خطوط کلی ولایت و امامت اهل بیت علیهم‌السلام در قرآن کریم را ترسیم می‌کند. در این آیه به مؤمنان دستور داده شده که از «خدای متعال، پیامبر گرامی اسلام و اولی الأمر» اطاعت کنند. نکته مهم موجود در این آیه تکرار کلمه «أطیعوا» است، این تکرار بدان جهت است که اطاعت از رسول و اولی الأمر مربوط به فرمان‌هایی است که از ناحیه ایشان صادر می‌شود نه به‌عنوان فرمان‌ها الهی، چون اطاعت از آنها اطاعت از خدا است نه رسول و یا اولی الأمر. در واقع در آیه سه اطاعت مطرح است: اطاعت از خدا، رسول در طول اطاعت خدا و اولی الأمر در طول اطاعت از خدا نه رسول. برخی از مفسران، علت تکرار «أطیعوا» در «أطیعوا الرسول» را، اشاره به سه نکته می‌دانند: یکم بالابردن شأن پیامبر، دوم قطع این توهم که آنچه در قرآن نیست، اطاعتش واجب نیست و سوم اعلان اینکه رسول خدا مستقلاً و جوب اطاعت دارد. (الوسی، ۱۴۰۵: ۳ / ۶۳)

در بخش نخست آیه اطاعت از اولی الأمر هم‌سان اطاعت از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به‌طور مطلق و بدون قیدوشرط قرار داده شده است، همان‌گونه که امر به اطاعت مطلق از رسول، دلیل بر عصمت آن حضرت است، هم‌سان قراردادن اطاعت از اولی الأمر نیز دلیل بر عصمت ایشان است، چون اگر اولی الأمر معصوم نباشند، نمی‌توان به اطلاق اطاعت آنان ملتزم شد و شرایط و آثار اطاعت رسول را در مورد آنان جاری کرد؛ بنابراین، اولی الأمر تنها بر ائمه علیهم‌السلام - که معصوم‌اند - اطلاق می‌شود، از این‌رو، باید تمام اموری که مطابق آیه از جمله مرجعیت حل منازعات، برای پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم جاری است، برای اولی الأمر نیز جاری باشد اما مشاهده می‌شود آیه در بیان مرجعیت نزاع، تنها به مرجعیت خدا و رسول اشاره کرده، ولی از مرجعیت اولی الأمر سخنی به‌میان نیاورده است؛ اکنون جای این پرسش است که اگر منظور از اولی الأمر امامان معصوم است، چرا در ذیل آیه سخنی از ایشان به‌عنوان مرجع حل منازعات به‌میان نیامده و تنها خدا (قرآن) و پیامبر (سنت)، مرجع حل اختلاف معرفی شده است؟ قرآن پژوهان فریقین درباره علت عدم ذکر اولی الأمر به‌عنوان مرجع حل اختلاف چه گفته‌اند؟ و چه اندازه دیدگاه‌های آنان به صواب نزدیک است؟

در تفاسیر شیعه و اهل سنت، ذیل آیه مذکور، مفسران نکات ارزشمندی را، بنا به مشرب خاص خود مطرح کرده‌اند، از جمله مطالبی که مورد توجه مفسران قرار گرفته است، مسئله مطرح نشدن اولی الأمر به‌عنوان مرجع حل منازعات است که دیدگاه‌های گوناگونی در این‌باره مطرح شده است. در شماری از تفاسیر اهل سنت، معصوم نبودن اولی الأمر علت عدم ذکر آنان به‌عنوان مرجع حل منازعات بیان شده و همین امر دلیل بر نادرستی باورمندی شیعه درباره اولی الأمر تلقی شده است، (جصاص، ۱۴۰۵: ۳ / ۱۷۹؛ کیه‌راسی، ۱۴۰۵: ۲ / ۴۷۳؛ اندلسی، ۱۴۲۰: ۳ / ۶۸۸؛ ابن‌عاشور، ۱۸۸۴: ۴ / ۱۶۷؛ دروزه، ۱۳۸۳: ۸ / ۱۵۳؛ سائیس، بی‌تا: ۳۰۳؛ رازی، ۱۴۲۰: ۱۰ / ۱۱۵) از نظر برخی از مفسران شیعه، چون اطاعت از اولی الأمر همان اطاعت از خدا و رسول است، از این‌رو، نیازی به طرح مرجعیت ایشان برای حل منازعات نبوده است (طوسی، بی‌تا: ۳ / ۲۲۷)؛ شماری از مفسران شیعه، ضمن نقد دیدگاه اهل سنت، بر آن‌اند که عدم ذکر آنان به‌عنوان مرجع حل منازعات، به این علت بوده که ایشان از حق تشریح برخوردار نیستند. (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۴ / ۳۸۹؛ ملکی میانجی، ۱۴۰۰: ۱۰۴؛ طیب، ۱۳۷۸: ۴ / ۱۱۶؛ سبزواری، ۱۴۰۹: ۸ / ۳۱۱؛ حسینی نجفی، ۱۴۰۴: ۴ / ۹۶؛ قرشی، ۱۳۷۷: ۲ / ۳۹۱) طبق بررسی‌های انجام شده، مقاله یا کتابی که دیدگاه‌ها درباره علت ذکر نشدن اولی الأمر را به‌عنوان مرجع منازعات، مورد ارزیابی قرار داده باشد، وجود ندارد، یا دست‌کم نگارنده به آن دست نیافته است. از این‌رو، به نظر می‌رسد، این پژوهش، نخستین نوشتاری است که دیدگاه مفسران، به‌خصوص مفسران شیعه را در این‌باره مورد تحلیل و ارزیابی قرار می‌دهد.

**۱. دیدگاه مفسران اهل سنت**

بررسی میراث تفسیری اهل سنت، نشان می‌دهد که مفسران اهل سنت، دو دیدگاه عمده، درباره علت ذکر نشدن اولی الأمر به‌عنوان مرجع حل نزاع در آیه مذکور دارند.

**یک. معصوم نبودن اولی الأمر**

از گفته‌های شماری از دانشوران تفسیری اهل سنت به‌دست می‌آید که آنها «أولی الأمر» را بر افرادی خاص که معصوم باشند،

تطبیق نمی‌دهند، بلکه «اولی‌الأمر» را صاحبان امر و کسانی که متولی آن هستند، می‌دانند، از این‌رو، اولی‌الأمر بر جماعتی از امت إطلاق می‌شود که بر آنها پیشوایی داشته و امانت ایشان محسوب می‌شوند، البته این صفت تنها از طریق شریعت برای اولی‌الأمر ثابت می‌شود، چون امور اسلام از دایره شریعت خارج نیست، به همین دلیل، راه ثبوت این صفت برای اولی‌الأمر، یا مستند به ولایتی است که آنها بر امت دارند، مانند خلیفه یا گروه‌هایی از مسلمانان هستند که در صورت نبودن سلطان امور امت را به‌دست می‌گیرند و یا صفت کمالی مانند اسلام، علم و عدالت است که آنها را مقتدای امت قرار داده است، (ابن‌عاشور، بی‌تا: ۴ / ۱۶۶) حاصل آن که تمام مفسران اهل سنت به‌جز فخر رازی، اولی‌الأمر را در آیه والیان، دانشمندان و اهل حل و عقد می‌دانند که إطاعت از ایشان در آیه مشروط به إطاعت خدا و عدم معصیت ایشان است، (زمخشری، ۱۴۰۷: ۱ / ۵۲۴؛ قرطبی، ۱۳۶۴: ۵ / ۲۶۰؛ آلوسی، ۱۴۱۵: ۳ / ۶۴؛ شوکانی، ۱۴۱۴: ۱ / ۵۵۶؛ جصاص، ۱۴۰۵: ۳ / ۱۷۸؛ مراغی، بی‌تا: ۵ / ۷۲؛ بیضاوی، ۱۴۱۸: ۲ / ۸۰؛ أندلسی، ۱۴۲۰: ۳ / ۶۸۷؛ دروزه، ۱۳۸۳: ۸ / ۱۵۴) بر این اساس، باورمندی امامیه را مبنی بر اینکه مراد از اولی‌الأمر امامان معصوم است، ناتمام می‌دانند؛ زیرا اینکه آیه دستور داده امور متنازع‌فیه را تنها به کتاب و سنت ارجاع بدهند نه به امام، دلیل بر بطالن قول آنها است؛ در صورتی که اگر امام واجب الطاعه‌ای وجود داشت، آیه دستور می‌داد تا منازعات به ایشان ارجاع داده شود، چون به‌زعم امامیه، امام کسی است که با تأویل کتاب و سنت قضاوت می‌کند. از آنجا که آیه خدا (کتاب) و رسول (سنت) را مرجع امور متنازع‌فیه معرفی کرده، نشان می‌دهد امامی که واجب الطاعه در احکام و حوادثی که مورد نزاع است، مرجع باشد وجود ندارد. (جصاص، ۱۴۰۵: ۳ / ۱۷۸) اگر اولی‌الأمر نیز به‌سان پیامبر ﷺ معصوم بودند و رأی و نظر آنان مانند رأی و نظر پیامبر بود، سزاوار بود آنها نیز در این آیه از سوی خداوند به‌عنوان مرجع رفع نزاع و اختلاف مردم معرفی شوند و با اشاره خداوند رأی و نظر آنان نیز برای امت اسلامی به‌عنوان ملاک قرار گیرد. (قرطبی، ۱۳۶۴: ۵ / ۲۶۱؛ کیه‌راسی، ۱۴۰۵: ۲ / ۴۷۳؛ أبوحیان، ۱۴۲۰: ۳ / ۶۸۷)

#### بررسی و نقد

ملاحظه قابل طرح درباره این دیدگاه، آن است که این دیدگاه برخلاف ظهور آیه است؛ زیرا «اولی‌الأمر» بدون تکرار فعل «أطیعوا»، به‌دنبال «الرسول» آمده است و از آنجا که إطاعت از رسول به‌دلیل معصوم بودنش، به‌طور مطلق واجب است، إطاعت از «اولی‌الأمر» نیز همانند آن، بدون قید و شرط خواهد بود و این، کشف از معصوم بودن «اولی‌الأمر» می‌کند (طوسی، بی‌تا: ۳ / ۲۳۶؛ مفید، ۱۴۲۴: ۱۵۴؛ طبرسی، ۱۳۷۲: ۳ / ۱۰۰؛ رازی، ۱۴۲۰: ۱۰ / ۱۱۳؛ عاملی، ۱۴۱۳: ۱ / ۳۲۱؛ شبر، ۱۴۱۲: ۱۱۷؛ طباطبایی، ۱۴۱۷: ۴ / ۳۹۱؛ سبزواری، ۱۴۰۹: ۸ / ۳۱۳؛ حسینی‌همدانی، ۱۴۰۴: ۴ / ۹۵؛ مغنیه، ۱۴۲۴: ۲ / ۳۵۹؛ حائری‌تهرانی، ۱۳۷۷: ۳ / ۱۲۴؛ ملکی‌میانجی، ۱۴۰۰: ۱۰۲؛ قرشی، ۱۳۷۷: ۲ / ۳۹۰؛ مکارم‌شیرازی، ۱۳۸۳: ۱۴۸۵؛ ربانی‌کلیپاگانی، ۱۳۸۷: ۲۶۳ - ۲۵۳) چون هرگاه خداوند به إطاعت بی‌قید و شرط از کسی فرمان دهد، آن فرد، اگر معصوم نباشد، اجتماع نقیضین لازم می‌آید؛ یعنی هم باید از او إطاعت کرد، چون خدای متعال به‌طور قطع، امر به إطاعت از وی نموده است و هم إطاعت نکرد؛ زیرا در صورت معصوم نبودن، او مرتکب خطا خواهد شد، خطا از آن جهت که خطا است، مورد نهی خدا است. این یعنی اجتماع نقیضین، چون لازم می‌آید که امرنهی در یک فعل و به یک اعتبار با یکدیگر جمع شوند که این به‌طور حتم محال است. پس باید مقصود از «اولی‌الأمر» در آیه، افراد معصوم از خطا و اشتباه باشند. (رازی، ۱۴۲۰: ۱۱۳ / ۱۴۲۰؛ حلی، ۱۴۲۵: ۳ / ۱۵؛ مظفر، ۱۴۲۲: ۴ / ۲۲۱)

لازم به ذکر است، برخی از مفسران اهل سنت نیز همین امر را دلیل بر عصمت «اولی‌الأمر» می‌دانند، هرچند به‌دلیل اینکه آنان به‌عنوان مرجع حل منازعات در آیه ذکر نشده‌اند، مصداق «اولی‌الأمر» را امام معصوم نمی‌دانند، بلکه اجماع می‌دانند، البته گاهی به اجماع امت و گاهی به اجماع اهل حل و عقد تعبیر می‌کنند. درنهایت می‌گوید: حمل اولی‌الأمر به دانشمندان اولی است. (رازی، ۱۴۲۰: ۱۰ / ۱۱۴ - ۱۱۳) بنابراین، نمی‌توان معصوم نبودن «اولی‌الأمر» را علت ارجاع ندادن امور متنازع‌فیه به ایشان دانست؛ بلکه باید علت دیگری داشته باشد که در ادامه خواهد آمد.

#### دو. مخاطب بودن اولی‌الأمر در آیه

به نظر برخی از دانشوران اهل سنت، مخاطب در جمله «ان تنازعتم» اگر نزاع کردید» خود اولی‌الأمر هستند؛ مراد از «اولی‌الأمر» نیز علما و دین‌شناسان هستند؛ در آیه به اولی‌الأمر دستور داده شده، وقتی در حکمی از احکام الهی، یا در

واقعه‌ای از وقایع تنازع داشتند، باید تنها با رجوع به کتاب خدا و سنت پیامبر به اختلاف‌ها پایان دهند؛ زیرا تنها دین‌شناسان کیفیت رد به کتاب خدا و سنت پیامبر و نیز وجوه دلالت آن دو بر احکام و حوادث را می‌شناسند، پس تنها علما مخاطب آیه خواهند بود. (جصاص، ۱۴۰۵: ۳ / ۱۷۸؛ قرطبی، ۱۳۶۴: ۵ / ۲۶۰) از سوی دیگر سایر مردم، مأمور به اطاعت از علما و دین‌شناسان هستند، به همین دلیل در آیه به اولی‌الأمر که همان علما باشند، دستور داده تا امور متنازع‌فیه را به کتاب خدا و سنت پیامبر ﷺ برگردانند. (کیاهراسی، ۱۴۰۵: ۲ / ۴۷۲) در مواردی که نصی وجود دارد به آن نص که به طور ضمنی بر آن دلالت دارد، ارجاع داده می‌شود، اما در سایر موارد، به مبادی کلی عام ارجاع داده می‌شود. (سید قطب، ۱۴۱۲: ۲ / ۶۹۲) به نظر بیضاوی «فان تنازعتهم» به طریق التفات دلالت دارد بر اینکه مراد از اولی‌الأمر دانشمندان و دین‌شناسان است. (بیضاوی، ۱۴۱۸: ۲ / ۸۰) چون بر همگان واجب است که از علما و فقها در امور زندگی اطاعت کرده و از رهنمودهای آنان بهره‌مند شوند، به همین دلیل در جمله «فان تنازعتهم...» از علما خواسته شده امور متنازع‌فیه را به کتاب و سنت ارجاع دهند. (جصاص، ۱۴۰۵: ۳ / ۱۷۷) با توجه به آنچه بیان شد، معلوم گردید که مخاطب «تنازعتهم» و «فردوه» اولی‌الأمر هستند؛ چون اگر ایشان مشمول خطاب «تنازعتهم» و «ردوا» نبودند، آیه قطعاً می‌فرمود: «فردوه الی الله والرسول وأولی‌الأمر» و آنها را نیز مرجع اختلاف قرار می‌داد.

#### تحلیل و نقد

با بررسی آیه روشن می‌شود، دیدگاه این گروه از قرآن‌پژوهان اهل سنت نیز برخلاف ظهور آیه است؛ زیرا اولاً آیه ظهور دارد در اینکه منظور از تنازع، نزاعی است که بین مؤمنان و افراد جامعه رخ می‌دهد، نه نزاعی که بین دانشمندان واقع می‌شود، چون ظاهر خطاب در عبارت «فان تنازعتهم» همان مؤمنان و افراد جامعه است که خطاب «أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ» متوجه آنها است. ثانیاً مفهوم اولی‌الأمر حاکی از سرپرستی و ولایت امر است که صاحبان امر و فرمان می‌باشند، در صورتی که عالمان و فقها صاحب امر و فرمان نیستند (طوسی، بی‌تا: ۳ / ۲۳۶) زیرا نقش دانشمندان تنها روشنگری و آگاهی دادن است، از این رو، اطاعتی مستقل از خدا و رسول ندارند، بلکه آنچه می‌گویند حکم خدا و پیامبر است، نه حکم خودشان، به همین دلیل اطاعت از آنها طریقت دارد، در صورتی که طبق مفاد آیه، اطاعت از اولی‌الأمر همانند اطاعت از رسول موضوعیت دارد. پس این گروه موضوعاً از این عنوان بیرون‌اند.

#### ۲. دیدگاه مفسران شیعه

در دیدگاه شیعه، مصداق اولی‌الأمر تنها ائمه ﷺ هستند که همانند رسول ﷺ معصوم بوده و اطاعتشان همسان اطاعت اوست، بر این اساس دیدگاهشان درباره علت قرار نگرفتن آن در کنار خدا و رسول به‌عنوان مرجع حل اختلاف با اهل سنت تفاوت می‌کند.

#### برخوردار نبودن اولی‌الأمر از حق تشریح

قرآن‌پژوهان شیعه، چرایی عدم ذکر «اولی‌الأمر» به‌عنوان مرجع حل منازعات را در برخوردار نبودن آنها از حق تشریح دانسته‌اند، از نظر این گروه تنها خدای متعال و پیامبر ﷺ حیثیت تشریح احکام را دارند؛ لذا مؤمنان برای حل منازعاتشان در مسائل دینی باید به این دو مراجعه کنند؛ اما اولی‌الأمر که همان ائمه ﷺ هستند، سخنی مستقل از سخن خدا و رسول ندارند، به همین دلیل همچون خدا و رسول مرجع اختلاف نیستند، هرچند از این جهت که معصوم هستند، مفسر حقیقی احکامی هستند که خدا و رسول تشریح کرده‌اند. (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۴ / ۳۸۹؛ سبزواری، ۱۴۰۹: ۸ / ۳۱۱) البته برای «اولی‌الأمر»، در غیر احکام، شأن مطاع بودن وجود دارد، از این رو اگر در جایی رأی دادند، در همان رأی مفترض‌الطاعه هستند، مثل اینکه به کوچ کردن، یا جنگیدن یا صلح کردن با دشمن دستور بدهند؛ اما در مورد احکام، اولی‌الأمر نمی‌توانند یک حکم جدیدی بیاورند، یا حکمی را نسخ کنند؛ چون اگر چنین حقی داشتند، وجوب رد موارد متنازع‌فیه به خدا و رسول معنایی نداشت. (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۴ / ۳۸۹)

یکی از دانشوران معاصر درباره حدود اختیارات اولی‌الأمر می‌نویسد:

اولی‌الأمر مسلماً منصب تشریح را ندارند و مانند پیامبر مفضل و مشرّع احکام اجمالیّه قرآن نیستند، بلکه میان مسلمین، مبین احکام و مبلغ آیات، طبق تشریح پیامبر خواهند بود و نیز در امور مسلمین دارای

رأى و نظر بوده و در قضا و مرافعات و سایر جهات اجتماع که به رأی رئیس، برای تنظیم امور و دفع مشکلات و خطرات وارده و جلب منافع عامه دارد؛ مردم باید از آنها پیروی کنند و اطاعت آنها از این جنبه، در ردیف اطاعت پیامبر از این جنبه هست و لذا این دو اطاعت را با یک لفظ «اطیعوا» بیان فرموده «وَاطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ»؛ و بنابراین، فقط اطاعت آنها در این ناحیه هست؛ به خلاف اطاعت از پیامبر که هم در این ناحیه و هم در ناحیه تشریح احکام جزئی و مفصلات مسائل است، دلیل بر این مدعا آن که قرآن بلافاصله می‌گوید: «فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ»؛ در منازعات و مشاجراتی که بین مسلمین اتفاق می‌افتد، آنها باید به کتاب خدا و سنت پیامبر رجوع کنند و از آن اصول، مشاجره را فیصله دهند و اگر «أولى الأمر» منصب تشریح را داشتند، می‌بایست عند المرافعه، مؤمنین را به حکم مشرع آنان ارجاع داد؛ درحالی که به «أولى الأمر» ارجاع داده نشده است. (حسینی تهرانی، ۱۴۲۶: ۲ / ۱۵)

دانشور دیگری در پاسخ به این سؤال چرا «أولو الأمر» در ذیل آیه، که مرجع رسیدگی به اختلافات مسلمانان را تعیین می‌کند، تکرار نشده و آن را به‌عنوان یکی از مراجع رسیدگی به اختلافات مطرح نکرده است؟ می‌نویسد:

اولاً این ایراد مخصوص تفسیر دانشمندان شیعه نیست؛ بلکه به سایر تفسیرها نیز با کمی دقت متوجه می‌شود و ثانیاً شکی نیست که منظور از اختلاف و تنازع در جمله فوق اختلاف و تنازع در احکام است نه در مسائل مربوط به جزئیات حکومت و رهبری مسلمین؛ زیرا در این مسائل مسلماً باید از «أولى الأمر» اطاعت کرد (همان‌طور که در جمله اول تصریح شده) بنابراین منظور از آن اختلاف در احکام و قوانین کلی اسلام است که تشریح آن با خداوند و پیامبر ﷺ است؛ زیرا می‌دانیم امام مجری احکام است؛ نه قانونی وضع می‌کند و نه نسخی می‌کند؛ بلکه همواره در مسیر اجرای احکام و سنت پیامبر ﷺ است؛ و لذا در احادیث می‌خوانیم که اگر از ما سخنی برخلاف کتاب الله و سخن پیامبر ﷺ نقل کردند هرگز نپذیرید، محال است ما چیزی برخلاف کتاب خدا و سنت پیامبر ﷺ بگوییم، بنابراین نخستین مرجع حل اختلاف مردم در احکام و قوانین اسلامی خدا و پیامبر است که بر او وحی می‌شود. اگر امامان معصوم بیان حکمی می‌کنند، آن نیز از خودشان نیست، بلکه از کتاب الله و یا علم و دانشی است که از پیامبر به آنها رسیده است و به این ترتیب علت عدم ذکر «أولى الأمر» در ردیف مراجع حل اختلاف در احکام روشن می‌گردد. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴: ۳ / ۴۴۲؛ همو، ۱۳۸۳: ۹۵)

دلیل این گروه بر ادعای خود، مفهومی است که از عبارت «فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ» گرفته‌اند؛ توضیح اینکه از نظر این گروه هرچند کلمه «شیء» عمومیت دارد، تمام احکام و دستورات خدا، رسول و «أولى الأمر» را در برمی‌گیرد، هر چه می‌خواهد باشد، اما جمله بعد که می‌فرماید: «پس آن را به خدا و رسول برگردانید»، قرینه است بر اینکه مراد از شیء مورد نزاع خصوص احکام دینی است که احدی حق ندارد در آن دخل و تصرف کند، چون این‌گونه تصرفات در احکام به خدا و رسول اختصاص دارد و آیه شریفه صراحت‌گونه دلالت دارد بر اینکه کسی نمی‌تواند در حکم دینی که خدای متعال و رسول گرامی‌اش تشریح کرده‌اند، تصرف کند، در این معنا بین «أولى الأمر» و سایر مردم فرقی وجود ندارد. (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۴ / ۴۰۲ - ۴۰۱؛ سبزواری، ۱۴۰۹: ۸ / ۳۲۴)

به‌همین دلیل، کلمه «اطیعوا» را در مورد «أولى الأمر» تکرار نکرد، (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۴ / ۳۹۱) چون وقتی «أولى الأمر»، جانشین پیامبر ﷺ هستند، سخن آنان نیز سخن رسول است و رجوع به آنان، چه بسا رجوع به آن حضرت است. از این رو، می‌توان گفت، حذف «أولى الأمر» در جمله دوم، برای آگاهی‌دادن به این مطلب است که «أولى الأمر» جانشینان پیامبر و ادامه‌دهنده خط رسالت هستند، (نجارزادگان، ۱۳۸۹: ۷۶) اطاعت از آنان اطاعت از رسول است. از این رو می‌توان گفت، ارجاع به «أولى الأمر» برای «أولى الأمر» منزلتی بالاتر از «امر به اطاعت از آنها» که در ابتدای آیه آمده، در بر نخواهد داشت؛ زیرا اگر قرآن می‌گفت در منازعات به «أولى الأمر» مراجعه کنید با همان «امر به اطاعت از «أولى الأمر» که در آغاز آمده یکسان خواهد بود و تنها مطلب تکرار می‌شد.

براساس مطالب پیشگفته اولاً نزاعی که در آیه مطرح است در بین افراد جامعه است که از پرسش و جستجو فراتر است،

اما خود اولی الامر نه مورد نزاع هستند و نه طرف نزاع؛ زیرا إطاعت از اولی الامر واجب است و جایی برای نزاع با آنان نیست، چه اینکه این تنازع در میان خود اولی الامر با یکدیگر نیست؛ زیرا با وجوب إطاعت از آنان ناسازگار است. (همان: ۷۷)

ثانیاً اولی الامر خود، مخاطب «فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ» نیستند؛ زیرا آنان در فهم آیات و سنت رسول چه معارف و چه احکام هرگز اختلاف نظر نخواهند داشت، بلکه خطاب به پیروان مکتب قرآن است، چنانچه در مفاد آیه یا سنت نبوی و یا در صورت فقدان سنت درباره توحید یا احکام الهی، به آیات قرآن و سنت نبوی مراجعه کنند؛ زیرا معارف و احکام الهی از محور آیات و سنت هرگز خارج نخواهد بود. (حسینی نجفی، ۱۴۰۴: ۴ / ۹۶)

ثالثاً منظور از متنازع‌فیه در آیه تنها احکام است که در صورت نزاع به کتاب و سنت مراجعه می‌شود، و مراجعه به اولی الامر به این دلیل است که آنها سخنی جز سخن قرآن و رسول ندارند، به همین دلیل گفته‌اند نیازی نبود دوباره إطاعت از ایشان مطرح گردد.

#### تحلیل و نقد

با تحلیل درون‌متنی از آیه و نیز برون‌متنی، به‌دست می‌آید، این دیدگاه نیز درباره بیان چرایی عدم ذکر اولی الامر به‌عنوان مرجع حل نزاع ناتمام است.

#### ۱. ناسازگاری با ظهور آیه

این دیدگاه برخلاف ظهور إطلاق آیه است؛ زیرا تکرار «أطیعوا» برای تأکید نیست، چنان‌که برخی مفسران پنداشته‌اند (طبرسی، ۱۳۷۲: ۴ - ۳ / ۹۹)؛ بلکه تکرار «أطیعوا» برای آن است که إطاعت از رسول معنایی غیر از إطاعت خدا دارد. در مورد خدای متعال «أطیعوا» جنبه ارشادی دارد؛ زیرا خدا خالق و مالک جهان هستی است و طبعاً هر تصرفی که در مخلوقات بکند، در ملک و حوزه سلطنت خود تصرف کرده است. عقل در حکم به وجوب إطاعت از خدا مستقل است؛ لذا اگر امری در این موارد وارد شود، باید آن را بر ارشاد حمل نمود، چون اگر به مولویت حمل شود، دور لازم می‌آید. (املی، ۱۳۹۵: ۳ / ۱۴)

اما در مورد پیامبر ﷺ، امر مولوی است، اصل عدم نفوذ حکم ایشان است؛ زیرا ایشان از چنین حق و سلطنتی برخوردار نیست. هیچ‌کس چه پیامبر باشد چه وصی پیامبر، حق فرمان‌دادن به دیگری ندارد. صرف پیامبر یا وصی بودن و یا بهره‌مندی از علم به هر درجه‌ای، باعث نمی‌شود که حکم او درباره دیگری نافذ باشد. از این رو، نافذ بودن حکم او به تشریح از ناحیه خدا نیاز دارد. (خمینی، ۱۴۱۰: ۲ / ۱۰۰) چراکه یک شأن پیامبر ابلاغ وحی نازل شده بر او است، إطاعت از پیامبر در این شأن إطاعت از خدا است و مراد از «أطیعوا الله» إطاعت از اوامر تشریحی است که از زبان پیامبر اکرم ﷺ بیان می‌شود (جوادی‌املی، ۱۳۹۰: ۱۹ / ۲۴۴)، اما رسول افزون بر این شأن، از دو شأن دیگر نیز برخوردار بود، یکی تشریح، اینکه خدا به پیامبر ﷺ اجازه داده، در مواردی بتواند احکامی را تشریح نماید، از برخی آیات مانند آیه ۷ سوره حشر و روایات متواتر استفاده می‌شود که خدا چنین اجازه‌ای را به پیامبر ﷺ داده بود و حضرت نیز احکام بسیاری را تشریح فرمود. دوم احکام و دستوراتی بود که از حضرت به مقتضای ولایتی که بر مردم داشتند و زمام حکومت و قضا را در دست داشتند، صادر می‌کردند، تکرار «أطیعوا» بیانگر این است که بر مردم واجب است رسول را در هر دو ناحیه إطاعت کنند، این إطاعت غیر از إطاعتی است که از آن حضرت در ابلاغ وحی می‌شود، چراکه در آنجا إطاعت از خدا است. به‌همین دلیل مراد از وجوب إطاعت از پیامبر ﷺ در این آیه، موضوعی است نه طریقی؛ اما در مورد اولی الامر، اینکه امر به إطاعت از اولی الامر با عطف بر إطاعت از رسول تنها با یک تعبیر «أطیعوا» بدون آن که تکرار کند، آورده است، نشان می‌دهد ابعاد، شرایط و آثاری که قرآن برای إطاعت از رسول برشمرده، برای إطاعت از اولی الامر نیز مطرح است و اینکه إطاعت از اولی الامر عطف به إطاعت از خدا شده، همان‌گونه که ظهور در عصمت اولی الامر دارد، ظهور در هم‌سانی شئون اولی الامر با شئون پیامبر اکرم ﷺ نیز دارد (ملکی تبریزی، ۱۴۰۰: ۱۰۳) بنابراین إطلاق آیه ظهور دارد در اینکه اولی الامر تمام شئون رسول (البته غیر از نبوت را) دارا است؛ چراکه بررسی آیات و روایات نشان می‌دهد، کمال مشابهت بین رسول و امام در اوصاف، به‌خصوص در صفت علم وجود دارد (صفار، ۱۴۰۴: ۲۱۷ - ۲۱۳) این معنا با اینکه مورد قبول این گروه از مفسران نیز هست، اما از یک‌سو امور متنازع‌فیه را تنها احکام دانسته‌اند، از سوی دیگر، با مفهومی که از عبارت «فَرَدُّهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ»

گرفته‌اند، گفته‌اند حق تشریح به خدا و رسول اختصاص دارد. در صورتی که نه این مفهومی‌گیری از آیه وجهی دارد و نه محدود کردن امور متنازع‌فیه در احکام؛ زیرا هیچ قرینه داخلی و خارجی وجود ندارد که مراد از شیء متنازع‌فیه تنها احکام باشد، بلکه چنان‌که اشاره خواهد شد، قرینه داخلی و خارجی دلالت دارد بر اینکه مراد از شیء متنازع‌فیه غیر احکام یا اعم از احکام است، بنابراین، همان‌گونه که إطلاق آیه در مورد رسول تمام فرمان‌های وی اعم از احکام تشریحی و حکومتی را شامل است، در مورد «اولی‌الأمر» نیز إطلاق دارد. بر این اساس اگر ائمه علیهم‌السلام یک حکمی فرمودند که نه در قرآن است و نه در سنت، قطعاً إطلاق آیه آن را شامل می‌شود، چنان‌که اگر رسول حکمی کردند که در قرآن نیست، إطلاق آیه آن را شامل است؛ به عبارت دیگر همان‌گونه که طبق إطلاق آیه، برای رسول افزون بر شأن حکومت، شأن تشریح ثابت است، برای اولی‌الأمر نیز چنین است. پس آنچه خدای متعال به‌عنوان حلال و حرام در کتاب فرموده است، اطاعتش واجب است، چنان‌که اطاعت رسول هم در آنچه به‌عنوان حلال و حرام، واجب و مستحب فرموده است، واجب است؛ همچنین اگر اولی‌الأمر به‌عنوان حلال و حرام، واجب و مستحب حکم کردند اطاعتش واجب است. البته برخی از این دانشوران متوجه این اشکال بودند که با توجه به إطلاق آیه همان‌گونه که برای پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم حق تشریح ثابت می‌شود، برای اولی‌الأمر نیز ثابت می‌شود، منتها گفته‌اند با دلایل خارجی مقید شده است. (ملکی تبریزی، ۱۴۰۰: ۱۰۳)

به‌نظر می‌رسد، اگر نگوییم اهمیت استفاده این نکته (برخورداری ائمه علیهم‌السلام از حق تشریح) از آیه، بیشتر از استفاده عصمت نیست، قطعاً کمتر از آن نیست؛ زیرا مجرد اینکه گروهی معصوم‌اند، کفایت نمی‌کند که خدا اطاعتشان را در ردیف اطاعت خودش قرار دهد، بلکه باید گفت همان ملاک‌هایی که برای برخورداری پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم از حق تشریح نزد خدا موجود است، برای ائمه علیهم‌السلام نیز موجود است و ایشان هم طبق همان ملاک‌ها می‌توانند احکامی را تشریح کنند، تبیین نمایند و یا تخصیص زنند.

## ۲. منحصر نبودن نزاع در احکام

اما این گروه «متنازع‌فیه» در آیه را تنها در احکام فرض کرده‌اند، بر این اساس، گفته‌اند، چون اولی‌الأمر حق تشریح ندارند، پس به‌عنوان مرجع حل نزاع معرفی نشده‌اند این سخن نیز ناتمام است؛ زیرا اگر منظور از متنازع‌فیه در آیه فقط احکام باشد، باید همان‌گونه که شماری از دانشوران اهل سنت بیان کرده‌اند، مخاطب جمله «فان تنازعتم» تنها علما و دین‌شناسان باشد، نه همه مردم؛ زیرا تنها آنان هستند که در احکام اختلاف می‌کنند و می‌توانند با مراجعه به کتاب و سنت حکم را تشخیص دهند، چون اگر غیر ایشان در حکمی نزاع کنند، تنها موظف به مراجعه به علما هستند، در صورتی که مخاطب این قسمت آیه، همانند قسمت نخست عموم مؤمنان هستند، این خود قرینه است بر اینکه منظور از شیء متنازع‌فیه در آیه فقط احکام نیست.

## ۳. مورد نزاع بودن اولی‌الأمر

اشکال دیگر دیدگاه مورد بحث این است که برخلاف تصور ایشان، نه تنها اولی‌الأمر از مورد نزاع یا طرف نزاع خارج نیستند، بلکه یکی از موارد نزاع و شاید مهم‌ترین آنها باشند؛ زیرا اهمیت این نزاع، از لحاظ موضوع آن؛ یعنی حکومت است که احتمال بروز نزاع بر سر آن بسیار زیاد است و برطرف شدن آن، همان‌گونه که خدا و پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم خواسته‌اند، به علت وابستگی صلاح و فساد اجتماع، بسیار ضروری است. قراین موجود در آیه نشان‌دهنده آن است که محور اصلی بحث آیه درباره اطاعت از اولی‌الأمر و تعیین مصداق آن است که در صورت نزاع، تنها راه‌حل آن مراجعه به کتاب و سنت است. قراین زیر نشان می‌دهد، اولی‌الأمر محور نزاع در آیه هستند:

۱. نزاع میان مسلمانان، جزئی از این آیه قرار گرفته و با «فاء» به بخش نخست آیه عطف شده است که در آن، به اطاعت از اولی‌الأمر فرمان داده شده است، درحالی‌که اگر به اولی‌الأمر مربوط نمی‌شد، در آیه‌ای مستقل هم می‌توانست ذکر شود یا دست‌کم، قسمت دوم آیه بر قسمت نخست آن، با «فاء» مترتب نمی‌گردید.
۲. تأکید بر تنازع و نه اختلاف، نیز نشانگر امری خطیر و بدون بدیل است که هر کس آن را برای خود می‌خواهد، درحالی‌که اختلاف در امور عبادی و مسائل نظری، کم‌تر به نزاع و درگیری می‌انجامد؛ همان‌گونه که در اختلاف فتاوا هر کس به فتوای خویش عمل می‌کند.

می‌توان گفت، نزاع در آیه به صورت‌های زیر قابل تصور است:

الف) گاهی نزاع بین خود مردم در احکام دینی یا قضایای زندگی و اجتماعی است؛

ب) گاهی نزاع بین مردم در مسئله اولی‌الأمر است، بدین معنا که مردم به‌رغم اینکه اطاعت از اولی‌الأمر را واجب می‌دانند، در مصداق آن اختلاف داشته باشند؛

ج) گاهی ممکن است نزاع بین دو شخص که هر دو خود را مصداق اولی‌الأمر می‌دانند، واقع شود.

روشن است در صورت نخست، مرجع حل نزاع، اولی‌الأمر خواهند بود، اما در صورت دوم و سوم، تنها کتاب خدا و سنت رسول می‌تواند مرجع حل نزاع باشد.

۳. تاریخ گواه بر آن است که پس از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مردم در قضایای گوناگون از جمله مسئله اولی‌الأمر، با یکدیگر نزاع داشته‌اند، آن‌گونه که از تاریخ به‌دست می‌آید، نخستین نزاعی که پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله پیش آمد، نزاع در مسئله اولی‌الأمر بوده است، البته نه در مورد اطاعت از ایشان؛ بلکه در مصداق آن. همچنین تاریخ گویای آن است که در این نزاع هیچ کدام از طرفین به دستوری که در این آیه داده شده توجه نکرده‌اند، (ابن هشام، ۱۳۸۳: ۴ / ۳۱۰) یعنی به کتاب و سنت مراجعه نمودند؛ زیرا به‌طور قطع اگر چنین می‌کردند، کسی را جز امام علی علیه السلام انتخاب نمی‌کردند.

۴. گزینه دیگر، اختلافی است که مفسران فریقین در تعیین مصداق اولی‌الأمر دارند و می‌توان این را یکی از معجزات قرآن شمرد که چنین پیش‌آمدی را پیش‌بینی کرده و راهکار آن را مراجعه به خدا و رسول دانسته است، اما نه نزاع‌کنندگان در سقیفه به دستور آیه عمل کردند و نه مفسران (البته غیر از مفسران شیعه) اگر هر دو گروه به توصیه آیه عمل می‌کردند، به‌طور قطع تاریخ شاهد این همه نزاع و کشمکش در میان مسلمانان نبود.

۵. نه‌تنها اولی‌الأمر مورد نزاع واقع شدند، بلکه گاهی خود، طرف نزاع قرار گرفتند، چنان‌که امام علی علیه السلام درباره حکمیت به آن تصریح فرموده است:

ولما دعانا القوم إلي أن يحكم بيننا القرآن لم نكن الفرقة المتولي عن كتاب الله وقال الله سبحانه: «فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ» فرده إلى الله أن نحكم بكتابه ورده إلى الرسول أن نأخذ بسننه فإذا حكم بالصدق في كتاب الله فنحن أحق الناس [به] وان حكم بسننه رسول الله صلی الله علیه و آله فنحن أولاهم بها. (نهج البلاغه، خطبه ۱۲۵)

امام علیه السلام در این سخن تصریح می‌کند که اگر در باب حکمیت به کتاب خدا و سنت رسول مراجعه می‌شد، مردم می‌دیدند جز ما کسی مستحق ولایت بر آنان نبود.

در پایان این بحث اشاره به سخنان یکی از دانشوران علم اصول خالی از لطف نیست، وی در پاسخ کسانی که برای اثبات اصل احتیاط به آیه «فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ» استناد کرده‌اند؛ می‌گوید:

آیه هم از نظر موضوع و هم از نظر محمول، از وجوب احتیاط بیگانه است؛ زیرا مراد از تنازع در آیه مخاصمه است، نه مجرد شک و عدم علم به حکم شرعی کلی؛ اعم از اینکه منظور مطلق مخاصمه باشد، یا مخاصمه خاص و آیه در این نکته ظهور دارد که موضوع نزاع امر سیاسی و اجتماعی؛ یعنی نزاع بین امت و اولی‌الأمر در امور عامه است؛ زیرا این عبارت بعد از جمله «أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ» آمده است. به‌همین دلیل، ایشان مرجع حل نزاع قرار داده نشده‌اند؛ زیرا وقتی تنازع بین امت و اولوالامر از امت باشد، روشن است که مرجع این نزاع خدا و رسول خواهد بود؛ چون اولوالامر جزء امت هستند. در این صورت، آیه یکی از دلایل تعیین امامت است که به دست خدا و رسول است، نه به دست مردم. پس آیه در مقام بیان یکی از اصول مهم مذهب است. (صدر، ۱۴۱۷: ۱۱ / ۲۶۶)

پس دو نوع نزاع قابل فرض است: نزاعی که امت با یکدیگر دارند که این نزاع ممکن است در مورد احکام باشد، یا مصداق اولی‌الأمر؛ دوم، نزاعی که ممکن است میان گروهی از امت و اولی‌الأمر پیش آید. در هر صورت، اولی‌الأمر از موارد نزاع به‌شمار می‌رود. به‌همین دلیل، در آیه مرجع حل نزاع قرار نگرفته‌اند؛ اما درجایی که نزاع در احکام باشد، هرچند اطلاق قسمت نخست آیه، اولی‌الأمر را نیز شامل است؛ قسمت دوم آیه در این مورد ساکت است، بنابراین نمی‌توان برای برخوردار نبودن ایشان از حق تشریح، به این قسمت از آیه استناد کرد؛ بلکه در همه نزاع‌ها؛ اعم از احکام و غیر احکام، باید به



کتاب خدا و سنت نبوی مراجعه شود. در مراجعه به این دو ملاحظه می‌شود «اُولی‌الأمر» به جز در دریافت وحی همسان پیامبر ﷺ معرفی شده‌اند، از این‌رو، این قسمت آیه، نمی‌تواند مخصوص یا مقید ادله‌ای باشد که در گستره ولایت ائمه ﷺ از جمله ولایت در تشریح ظهور دارند.

#### ۴. گواه‌مندی روایات تفویض، مبنی بر برخورداری ائمه ﷺ از حق تشریح

دلیل دیگری که می‌توان بر نادرستی دیدگاه این گروه از مفسران اقامه کرد، روایات مستفیض بلکه متواتری است که در منابع روایی امامیه آمده است، این روایات بیانگر آن است که ائمه ﷺ همانند پیامبر اکرم ﷺ از حق تشریح برخوردارند.

توضیح مطلب آنکه بررسی میراث روایی و به تبع آن منابع اعتقادی شیعه نشان می‌دهد، مسئله «تفویض دین» به پیامبر اکرم ﷺ جایگاهی ویژه دارد. صفار قمی در باب‌بندی کتاب خود، بابی را با عنوان «التفویض الی رسول الله» باز کرده و ذیل آن ۱۹ روایت آورده است (۱۴۰۴: ۳۸۳ - ۳۷۸) محمد بن یعقوب کلینی نیز بابی را با عنوان «التفویض الی رسول الله و الی الأئمه» اختصاص داده و ده حدیث درباره آن نقل کرده است (۱۴۲۹: ۱ / ۶۶۹ - ۶۶۰)؛ چنان‌که صدوق روایتی که آن را صحیح می‌داند، درباره تفویض امر دین به پیامبر اکرم ﷺ نقل کرده است. (۱۳۸۵: ۲ / ۳۸۰)

محمدباقر مجلسی نیز ذیل باب «وجوب طاعته [الرسول] و حبه و التفویض الیه» ضمن برشمردن آیات متناسب با این موضوع، ۲۹ روایت در این زمینه نقل کرده است (مجلسی، ۱۴۰۳: ۱۷ / ۱۷ - ۳) وی در اثر دیگرش که به شرح احادیث پرداخته، سه روایت از روایات کلینی را صحیح‌السند می‌داند، (مجلسی، ۱۴۰۴: ۳ / ۱۵۳ - ۱۴۱) افزون بر اخبار تفویض دین، اخبار فراوانی در میراث روایی شیعه نقل شده است که نشان می‌دهد منظور از تفویض در این روایات همان حق تشریح است؛ چراکه در آنها مصادیقی از تشریحات پیامبر اکرم ﷺ ذکر شده است، مانند افزودن به رکعات نماز، تعیین نوافل نماز و روزه‌های مستحبی، (کلینی، ۱۴۲۹: ۱ / ۶۶۳)، تحریم نیبذ و تمامی مسکرات (همان: صفار، ۱۴۰۴: ۳۸۱) تعیین سهم الارث برای جد (صفار، ۳۷۹) تعیین دبه چشم، نفس، بینی (همان: ۳۸۱)، تعیین حد مسافت برای قصر نماز (صدوق، ۱۴۱۳: ۱ / ۴۳۵)، تشریح نماز عیدین (کلینی، ۱۴۲۹: ۳ / ۲۷۲)، تعیین موارد متعلق زکات و نصاب هر کدام (همان: ۵۰۹)، جعل حق شفعه برای شریک (بروجردی، ۱۳۸۶: ۲۴ / ۲۰۰)، جعل حق خیار مجلس و خیار حیوان (کلینی، ۱۴۲۹: ۵ / ۱۷۰)، تشریح چگونگی زکات فطره (حر عاملی، ۱۴۰۹: ۹ / ۳۳۱)، تشریح برخی از اعمال حج مانند رمی جمرات، وقوف در عرفه و حلق (کلینی، ۱۴۲۹: ۹ / ۸۴)، تحریم شماری از حیوانات (طوسی، ۱۴۰۷: ۹ / ۱۷)، هم‌سان قرار دادن حرم مدینه با حریم مکه (صدوق، ۱۴۱۳: ۲ / ۵۶۱)، تشریح ممنوعیت روزه در سفر (کلینی، ۱۴۰۹: ۷ / ۵۴۵) نکته درخور توجه آن است که اولاً در شماری از روایات تصریح شده است، بدون آنکه چیزی (وحی‌ای) از جانب خدا درباره مصادیق بیاید، حضرت آنها تشریح کرده است؛ مانند روایات امام باقر ﷺ که فرمود: «رسول خدا ﷺ دبه چشم، نفس و بینی را قرار داد و نیبذ و تمامی مست‌کننده‌ها را حرام کرد» شخصی پرسید آیا این کار را بدون آن که از ناحیه خدا چیزی بیاید انجام داد، فرمود: «نَعَرَ لِيَعْلَمَ مَنْ يَطِيعُ [يُطِيعُ] الرَّسُولَ وَمَنْ يَعْصِيهِ». (صفار، ۱۴۰۴: ۳۸۱)

ثانیاً، انجام این امور را با تعبیر «سن»، «وضع»، «حرم» و «فرض» بیان کرده است، ثالثاً در برخی از روایات به آیه «وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا» (حشر / ۷) استناد شده است، از جمله در حدیثی از صادقین ﷺ آمده است: «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى قَوَّضَ إِلَي نَبِيهِ أَمْرَ خَلْقِهِ لِيَنْظُرَ كَيْفَ طَاعْتُهُمْ ثُمَّ تَلَى هَذِهِ الْآيَةَ «وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا» در حدیث دیگری امام صادق ﷺ فرمود: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ آدَبَ نَبِيَّهُ عَلَي مَخَبَّتِهِ فَقَالَ «وَأِنَّكَ لَعَلَى خَلْقِي عَظِيمٌ» ثُمَّ قَوَّضَ إِلَيْهِ فَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ «وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا». وَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ «مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ». (صفار، ۱۴۰۴: ۳۷۸ - ۳۷۴)

اینها قرینه هستند بر آنکه مراد از تفویض، در روایات تفویض، همان حق تشریح است که می‌توان از آن به «ولایت بر تشریح» نیز تعبیر کرد که پیامبر ﷺ بدون آنکه وحی بیاید، با إرادة خود، این امور را تشریح کرده است، البته از ناحیه خدای متعال از پیش مأذون بوده است.

بنابراین، از مجموع روایاتی که در باب تفویض وارد شده است، به‌دست می‌آید که خدای متعال این اختیار را به پیامبر اکرم ﷺ داده است که در مواردی قانونگذاری کند، آن حضرت نیز در مواردی که به برخی از آنها اشاره شد، قانونگذاری فرموده است. در ضمن از این روایات به‌خوبی استفاده می‌شود که خدای متعال خواسته است از این طریق، اولاً عظمت مقام

آن حضرت را نشان دهد که تشریحات او هم‌تراز تشریح خدا است، (صفا، ۱۴۰۴: ۳۸۲؛ کلینی، ۱۴۲۹: ۱ / ۶۶۵) ثانیاً مردم را آزمایش کند که تا چه اندازه تسلیم فرمان پیامبرند (صفا، ۱۴۰۴: ۳۷۹) و ثالثاً خدا آن حضرت را مؤید به روح القدس فرموده و از این طریق ایشان را به اسرار احکام (مصلح و مفاسد واقعی) آشنا ساخته است. (کلینی، ۱۴۲۹: ۱ / ۶۶۳) روایات مستفیض بلکه متواتری از ائمه علیهم‌السلام نقل شده مبنی بر اینکه همان‌گونه که امر دین به پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم تفویض شده بود، به ائمه علیهم‌السلام نیز تفویض گردیده است.

چنان‌که محمد بن حسن صفا افزون بر باب «التفویض إلى رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم»، بابی را به نام «ان ما فوض إلى رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فقد فوض إلى الأئمة علیهم‌السلام» اختصاص داده است و ۱۳ روایت از طرق مختلف مبنی بر هم‌سانی ائمه علیهم‌السلام با پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در تفویض دین به ایشان، نقل کرده است. (صفا، ۱۴۰۴: ۳۸۷ - ۳۸۳) همچنین کلینی در *الکافی* عنوان تفویض خویش را به‌گونه مرکب: «التفویض إلى رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و إلى الأئمة علیهم‌السلام» به ثبت رسانده است و از ده روایتی که درباره تفویض دین به پیامبر نقل کرده، در چهار روایت به تفویض دین به ائمه علیهم‌السلام تصریح شده است. (کلینی، ۱۴۲۹: ۱ / ۶۶۹ - ۶۶۰)

همان‌گونه که ملاحظه شد، مراد از «تفویض» در مورد پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم برخورداری حضرت از حق تشریح است، این خود قرینه است بر آنکه «تفویض» در مورد ائمه علیهم‌السلام نیز باید به‌همین معنا باشد، از این‌رو حمل روایات بر معنای دیگر (مکارم شیرازی، ۱۴۲۲: ۵۴۶) برخلاف ظهور روایات است؛ به‌همین دلیل دست برداشتن از ظهور به‌دلیل محکم‌تری نیاز دارد. هرچند در این روایت به تشریحات ائمه علیهم‌السلام اشاره نشده است؛ اما روایات پرشماری در منابع روایتی از ائمه علیهم‌السلام نقل شده که نشان می‌دهد صدورشان از ائمه علیهم‌السلام از باب تشریح بوده است؛ مانند تعمیم موارد زکات بر غیر مواد نه‌گانه (کلینی، ۱۴۲۹: ۳ / ۵۱۱ - ۵۱۰، ۵۲۷ و ۵۲۹؛ طوسی، ۱۳۹۰: ۲ / ۱۰ و ۴ / ۱۹)، حلال کردن اموالی که از ظالمین می‌رسد، (صفا، ۱۴۰۴: ۳۸۴؛ مفید، ۱۴۱۳: ۳۳۰)، تغییر موارد خمس (طوسی، ۱۴۰۷: ۴ / ۱۴۱)، تعیین حد شرب خمر (ابن‌حنبل، بی‌تا: ۴ / ۸۸؛ کلینی، ۱۴۲۹: ۷ / ۲۱۵)، اجازه زیارت امام حسین علیه‌السلام با وجود احساس خطر (ابن‌قولویه، ۱۳۵۶: ۱۱۶ و ۱۲۶)، تجویز خوردن تربت امام حسین علیه‌السلام به قصد شفا (طوسی، ۱۴۱۴: ۳۱۹؛ طبرسی، ۱۴۱۲: ۱۶۷)، حکم به اتمام نماز در اماکن اربعه، (کلینی، ۱۴۲۹: ۴ / ۵۲۴)، بیان احکام مختلف در موارد مشابه. (صدوق، ۱۴۱۳: ۲ / ۳۶۳؛ طوسی، ۱۴۰۷: ۵ / ۴۸۶؛ همو، ۱۳۹۰: ۱ / ۲۲۱؛ کلینی، ۱۴۲۹: ۷ / ۴۸۳)

از این‌رو مشاهده می‌شود شماری از دانشوران (مجلسی، ۱۴۰۶: ۵ / ۴۸۰؛ ۱۲ / ۲۱۳؛ ۱۴۰۳: ۲۵ / ۳۴۲ / ۳۴۱ - ۱۴۰۶: ۹ / ۲۶۳؛ رضی خوانساری، ۱۳۷۷: ۲۰۷ - ۲۰۲؛ شبر، ۱۹۸۷: ۱ / ۴۲۷؛ بحرانی، ۱۴۰۵: ۱۲ / ۳۵۷؛ خوبی، ۱۳۶۴: ۴ / ۳۵۸)، به هم‌سانی ائمه علیهم‌السلام با پیامبر در برخورداری از حق تشریح تصریح کرده‌اند. چنان‌که گروهی (انصاری، ۱۳۸۳: ۲۳۷؛ نائینی، ۱۳۶۸: ۲ / ۵۱۶؛ مروارید، ۱۴۱۸: ۱۷۷؛ نمازی، ۱۴۰۹: ۸ / ۳۲۳؛ عاملی، ۱۳۸۲: ۵۰ - ۲۴؛ معرفت، ۱۳۸۴: ۲۴ - ۲۱؛ بحرانی، ۱۴۲۷: ۲ / ۲۳۵؛ حیدری، ۱۴۲۶: ۳۰۶؛ حسینی میلانی، ۱۴۲۸: ۲ / ۶۱؛ غفاری، ۱۴۱۵: ۱۸۰؛ نجارزادگان، ۱۳۸۶: ۱۸۲ - ۱۶۳)، به برخورداری ائمه علیهم‌السلام از حق تشریح اذعان نموده‌اند.

در روایاتی که تفویض امر دین به پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم مطرح شده است، علت آن این بوده که خدای متعال وی را تربیت کرد و وقتی به کمال خود رسید، امر دین را به حضرت تفویض نمود (صفا، ۱۴۰۴: ۳۸۰) در واقع، ملاک تفویض امر دین به پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم برخورداری وی از علم لدنی و مقام عصمت بوده است که این نیز حاصل تربیت الهی او است. از آنجا که بهره‌مندی از این دو ویژگی موجب می‌شد، آن حضرت مصلح و مفاسد واقعی را بشناسد و در این شناخت کوچک‌ترین خطایی برای وی رخ ندهد؛ خداوند این اختیار را به وی داد تا احکامی را که در قرآن به‌صورت کلی یا مجمل آمده است، تبیین کند. همچنین به وی اذن داده شده بود، در مواردی که صلاح می‌بیند، احکامی را به‌صورت متمم یا مستقل تشریح کند. حضرت خود بدون اینکه وحی‌ای نازل شود، این تبیین و تشریح را انجام می‌داد. این علم از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به امام علی علیه‌السلام منتقل شد (صفا، ۱۴۰۴: ۱ / ۲۹۲؛ طبرسی، ۱۴۱۳: ۱ / ۶۰؛ کراچکی، ۱۴۲۷: ۹؛ متقی هندی، ۱۴۰۹: ۶ / ۳۹۲ و ۴۰۵) و از ایشان به امامان بعدی انتقال یافت (صفا، ۱۴۰۴: ۲۹۵) بنابراین وقتی ائمه علیهم‌السلام در اوصاف، همانند پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بلکه به‌منزله نفس حضرت هستند (آل عمران / ۶۱) تمام شئون وی جز نبوت را دارند؛ زیرا تمام شئون حضرت، از جمله حق تشریح، جز

پیامبری، جانشین پذیرند؛ زیرا حق تشریح، نه جزء ماهیت نبوت است و نه لازمه آن. به همین دلیل برخی از دانشوران امامی بر این باورند که حق تشریح برای هیچ‌یک از پیامبران، غیر از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ثابت نبوده است (جزایری، ۱۴۱۵: ۴۸۸) اتفاقاً در برخی از روایات تفویض، به این نکته که این حق تنها به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام تفویض شده، تصریح شده است، چنان که امام صادق علیه السلام فرمود:

لَا وَاللَّهِ مَا فَوَّضَ اللَّهُ إِلَيَّ أَحَدٌ مِنْ خَلْقِهِ إِلَّا إِلَيَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَإِلَى الْإِمَامَةِ قَالَ عَزَّ وَجَلَّ إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ يَمَا أَرَأَى اللَّهُ وَهِيَ جَارِيَةٌ فِي الْأَوْصِيَاءِ علیهم السلام. (صفار، ۱۴۰۴: ۳۸۶)

نه - به خدا - وانگذاشته است خدا به احدی از خلقش جز به رسول خدا صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام، خدای عزوجل فرموده است: «به راستی ما فرو فرستادیم به تو قرآن را به راستی و درستی تا حکم کنی در میان مردم بدان چه خدایت بنماید» (نساء / ۱۰۶) این آیه درباره اوصیا نیز جاری است.

براساس آنچه گفته شد، به نظر نگارنده، نمی‌توان گفت چون حق ائمه علیهم السلام تشریح ندارند بدین جهت، به‌عنوان مرجع حل منازعات معرفی نشده‌اند. از تحلیل روایات تفویض، به‌دست می‌آید، تبیین‌ها، تطبیق‌ها و تشریحات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با واسطه مستقیم وحی نبوده، بلکه خدا این امور را به حضرت تفویض کرده و به یک‌معنا با اراده آن جناب صورت می‌گرفت. (صفار، ۱۴۰۴: ۳۸۱) یعنی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌توانست با تکیه بر علم لدنی خود که وی را به مصالح و مفاسد واقعی آگاه می‌ساخت و نیز مقام عصمت، به وضع احکام بپردازد، از آنجا که ائمه علیهم السلام نیز از همان علم و عصمت برخوردارند، می‌توانستند در صورت نیاز، برپایه علم و عصمت خویش، به وضع احکام بپردازند و خلأهای قانونی را که ممکن است در سرپرستی جامعه یا مرجعیت علمی و دینی خویش با آن مواجه شوند، برطرف سازند.

این نکته روشن است که چنان‌که اگر حکمی از ناحیه خدا با تمام قلمروش مشخص شده بود، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آن را تغییر نمی‌داد؛ اما اگر در مسئله‌ای حکمی صادر نشده بود، یا حکمی صادر شده، اما قلمرو آن به‌طور دقیق و با حکم قطعی تبیین نشده باشد؛ می‌توانست در محدوده تشریح پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله قرار بگیرد، همچنین امام نیز هیچ‌گاه حکمی را که از ناحیه خدای متعال و پیامبرش صادر شده است، تغییر نخواهد داد؛ زیرا منشأ علم امام و رسول یکی است و همان مصلحتی که رسول فهمیده است، امام هم می‌داند. از آنجا که منبع حکمشان یکی است، اختلاف در آن منتفی و محال خواهد بود؛ پس تشریح توسط ائمه علیهم السلام همانند تشریحات پیامبر صلی الله علیه و آله نیز به اموری محدود است که موسع باشند (مروارید، ۱۴۱۸: ۱۸۳)، یعنی حکم الزامی از طرف خدای متعال یا رسول اکرم صلی الله علیه و آله در آن موارد نیامده باشد. مواردی که قبلاً اشاره شد، حکایت از آن داشت که ائمه علیهم السلام تنها در آن موارد اعمال تشریح کرده‌اند.

## نتیجه

این پژوهش که با هدف بررسی دیدگاه‌های دانشوران تفسیر درباره چرایی عدم ذکر «اولی‌الأمر» به‌عنوان مرجع در آیه ۵۹ سوره نساء، صورت گرفت، نشان داد:

۱. مفسران، درباره چرایی عدم ذکر «اولی‌الأمر» به‌عنوان مرجع حل منازعات، اختلاف دیدگاه دارند، برخی از دانشوران اهل سنت، معصوم نبودن اولی‌الأمر را چرایی آن ذکر کرده‌اند، از نظر گروهی چون مخاطب در قسمت دوم آیه خود اولی‌الأمر دانسته‌اند، به‌همین دلیل گفته‌اند آنها مرجع حل منازعات قرار نگرفته‌اند، شماری از مفسران شیعه با مفهوم‌گیری از قسمت دوم آیه، عدم برخورداری اولی‌الأمر از حق تشریح را چرایی عدم ذکر آنها به‌عنوان مرجع حل منازعات بیان کرده‌اند.
۲. از تحلیل درون‌متنی آیه به‌دست آمد که رسول صلی الله علیه و آله از عصمت برخوردار بوده و اطاعت از حضرت به اطاعت ایشان در منصب رهبری، حاکمیت جامعه و داوری بین مردم و نیز اطاعت در احکامی است که تشریح آنها از ناحیه خداوند به ایشان تفویض شده، مربوط بوده است، از آنجا که اطاعت از اولی‌الأمر در آیه، هم‌سان با اطاعت از رسول آمده، نشان می‌دهد، ایشان افزون بر معصوم بودن، تمام شئون را که پیامبر دارا بوده، دارا هستند. بر این اساس دیدگاه نخست که معصوم نبودن اولی‌الأمر را چرایی عدم ذکر آنها به‌عنوان مرجع حل اختلاف دانسته، همچنین دیدگاه سوم، برخوردار نبودن اولی‌الأمر را چرایی آن ذکر برخلاف ظهور آیه است، چنان‌که چرایی مخاطب دانستن اولی‌الأمر در قسمت دوم آیه با ظهور

آیه که نشان می‌دهد، مراد همه مؤمنانی هستند که در قسمت نخست آمده، ناسازگار است.

۳. تحلیل درون‌متنی آیه و نیز قراین برون‌متنی، نشان می‌دهد محور اصلی نزاع در آیه، نزاع درباره اولی‌الأمر است که آیه آن را پیش‌بینی کرده و تنها راهکار حل نزاع را مراجعه به خدای تعالی (کتاب) و پیامبر (سنت) دانسته است. در پایان پیشنهاد می‌شود کسانی که درباره آیه مذکور بحث و پژوهش می‌کنند، به جای تکیه کردن بر پیش‌فرض‌ها، به درون مایه‌های آیات و روایاتی که در باب امامت، در قرآن و مصادر روایی آمده توجه کنند، تا مقام امامت در حد راوی و مجتهد معصوم تنزل پیدا نکند.

## منابع و مآخذ

### الف) کتاب‌ها

- قرآن کریم.
- نهج‌البلاغه، گردآوری سید رضی، تصحیح صبحی صالح، قم، دارالهجره.
- آلوسی، سید محمود، ۱۴۱۵ ق، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم و السبع المثانی، بیروت، دار الکتب العلمیة.
- آملی، هاشم، ۱۳۹۵، مجمع الأفكار، تقریرکننده محمدعلی اسماعیل پور، قم، المطبعة العلمیة.
- ابن عاشور، محمدطاهر، ۱۸۸۴، التحریر و التنویر، تونس، الدار التونسیة للنشر.
- ابن هشام، عبدالملک، ۱۳۸۳، السیرة النبویة، محمد محی‌الدین، قاهره، مطبعة المدنی.
- آندلسی، ابوجیان محمد، ۱۴۲۰ ق، البحر المحیط فی التفسیر، بیروت، دار الفکر.
- أنصاری، مرتضی، ۱۳۸۳، مطروح الأنظار، تقریرکننده ابوالقاسم کلاتری، قم، مجمع الفکر الاسلامی.
- بحرانی، محمد سند، ۲۰۱۲ م / ۱۴۲۷ ق، الإمامة الإلهیة، بیروت، دار الأمیرة.
- بحرانی، یوسف، ۱۴۰۵ ق، الحدائق الناضرة فی أحكام العترة الطاهرة، قم، دفتر انتشارات اسلامی.
- بیضاوی، عبدالله، ۱۴۱۸ ق، أنوار التنزیل و أسرار التأویل، بیروت، دار إحياء التراث العربی.
- جصاص، أحمد، ۱۴۰۵ ق، أحكام القرآن، بیروت، دار إحياء التراث العربی.
- جوادی آملی، عبدالله، ۱۳۹۰، تسنیم، قم، إسرائ.
- حائری تهرانی، میر سید علی، ۱۳۷۷، مقتنیات الدرر و ملتقطات الثمر، تهران، دار الکتب الاسلامیة.
- حر عاملی، محمد، ۱۴۰۹ ق، تفصیل وسائل الشیعة الی تحصیل مسائل الشریعة، قم، مؤسسه آل‌البتیة.
- حسینی تهرانی، سید محمدحسین، ۱۴۲۶ ق، إمام‌شناسی، مشهد، علامه طباطبایی.
- حسینی میلانی، سید علی، ۱۴۲۸ ق، تحقیق الأصول، قم، الحقائق.
- حسینی همدانی، سید محمد، ۱۴۰۴ ق، أنوار درخشان، تحقیق محمدباقر بهبودی، تهران، کتابفروشی لطفی.
- حللی، حسن بن یوسف، ۱۴۲۵ ق، نهاية الوصول إلی علم الأصول، قم، مؤسسه إمام صادق علیه‌السلام.
- حویزی، عبدعلی، ۱۴۱۵ ق، تفسیر نور الثقلین، تحقیق سیدهاشم رسولی محلاتی، قم، إسماعیلیان.
- دروزه، محمدعزیز، ۱۳۸۳، التفسیر الحدیث، قاهره، دار إحياء الکتب العربیة.
- رازی، فخرالدین محمد بن عمر، ۱۴۲۰ ق، مفاتیح الغیب، بیروت، دار إحياء التراث العربی.
- ربانی گلپایگانی، علی، ۱۳۸۷، امامت در بینش اسلامی، قم، بوستان کتاب.
- رضی خوانساری، حسین، ۱۳۷۷، مائدة سماویة، قم، کنگره بزرگداشت آقا رضی خوانساری.
- زمخشری، جارالله محمود بن عمر، ۱۴۰۷ ق، الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل و عیون الأقاویل فی وجوه التأویل، بیروت، دار الکتب العربی.
- سائیس، محمدعلی، بی‌تا، تفسیر آیات الاحکام، بی‌جا.
- سیزواری، عبدالاعلی، ۱۴۱۳ ق، مهذب الأحکام، قم، دفتر معظم له.

- سید قطب، ۱۴۱۲ ق، فی ظلال القرآن، بیروت، دار الشروق، ج ۱۷.
- شیر، عبدالله، ۱۴۱۲ ق، تفسیر القرآن الکریم، بیروت، دار البلاغة.
- شیر، عبدالله، ۱۹۸۷، مصابیح الأنوار فی حلّ مشکلات الأخبار، بیروت، مؤسسة الأعلمی.
- شوکانی، محمد، ۱۴۱۴ ق، فتح القدير، بیروت، دار ابن کثیر.
- صادقی تهرانی، محمد، ۱۳۶۵، الفرقان فی تفسیر القرآن بالقرآن و السنة، قم، فرهنگ اسلامی.
- صدر، سید محمدباقر، ۱۴۱۷ ق، بحوث فی علم الأصول، بیروت، مؤسسة دائرة المعارف فقه الاسلامی.
- صدوق، محمد بن علی، ۱۳۸۵، علل الشرائع، قم، کتابفروشی داورى.
- صدوق، محمد بن علی، ۱۴۱۳ ق، کتاب من لا یحضره الفقیه، تحقیق علی اکبر غفاری، قم، دفتر انتشارات اسلامی.
- طباطبایی، سید محمدحسین، ۱۴۱۷ ق، المیزان فی تفسیر القرآن، قم، دفتر انتشارات اسلامی.
- طبرسی، فضل بن حسن، ۱۳۷۲، مجمع البیان لعلوم القرآن، تهران، ناصر خسرو.
- طبری کیهانسی، علی، ۱۴۰۵ ق، أحكام القرآن، بیروت، دارا لکتب العلمی.
- طوسی، محمد بن حسن، ۱۴۰۷ ق، تهذیب الأحکام، تهران، دار الکتب الإسلامیة.
- طوسی، محمد بن حسن، بی تا، التبیان فی تفسیر القرآن، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- طیب، سید عبدالحسین، ۱۳۷۸، أطیب البیان فی تفسیر القرآن، تهران، انتشارات اسلام.
- عاملی، علی، ۱۴۱۳ ق، الوجیز فی تفسیر القرآن العزیز، قم، دار القرآن الکریم.
- غفاری، عبدالرسول، ۱۴۱۵ ق، شبهة الغلو عند الشیعة، بیروت، دار المحجة البيضاء.
- قرشی، سید علی اکبر، ۱۳۷۷، تفسیر أحسن الحدیث، تهران، بنیاد بعثت.
- قرطبی، محمد، ۱۳۶۴، الجامع لأحكام القرآن، تهران، ناصر خسرو.
- کلینی، محمد بن یعقوب، ۱۴۲۹ ق، الکافی، قم، دار الحدیث.
- مجلسی، محمدباقر، ۱۴۰۳ ق، بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار علیهم السلام، بیروت، دار إحياء التراث العربی.
- مجلسی، محمدتقی، ۱۴۰۶ ق، روضة المتقین فی شرح من لا یحضره الفقیه، قم، مؤسسه فرهنگی اسلامی کوشانپور.
- مراغی، أحمد، بی تا، تفسیر المراغی، بیروت، دار إحياء التراث العربی.
- مرورید، حسنعلی، ۱۴۱۸ ق، تنبیهاً حول المبدأ و المعاد، مشهد، آستان قدس رضوی.
- مظفر، محمدحسن، ۱۴۲۲ ق، دلایل الصدق لنهج الحق، قم، مؤسسة آل البيت علیهم السلام.
- معرفت، محمدهادی، ۱۳۸۴، پرتو ولایت، قم، التمهید.
- مغنیه، محمدجواد، ۱۴۲۴ ق، تفسیر الکاشف، تهران، دار الکتب الإسلامیة.
- مفید، محمد بن محمد، ۱۴۲۴ ق، تفسیر القرآن المجید، قم، دفتر تبلیغات اسلامی.
- مکارم شیرازی، ناصر و همکاران، ۱۳۸۳، تفسیر نمونه، تهران، دار الکتب الإسلامیة.
- مکارم شیرازی، ناصر، ۱۳۸۳، آیات الولاية فی القرآن، قم، مدرسه امام علی بن ابی طالب علیه السلام.
- مکارم شیرازی، ناصر، ۱۴۲۲ ق، بحوث فقهیة هامة، قم، مدرسه امام علی بن ابی طالب علیه السلام.
- ملکی میانجی، محمدباقر، ۱۴۰۰ ق، بدائع الکلام فی تفسیر آیات الأحکام، بیروت، مؤسسة الوفاء.
- نائینی، محمدحسین، ۱۳۶۸، أجدود التقریرات، قم، مصطفوی.
- نجارزادگان، فتح الله، ۱۳۸۹، بررسی تطبیقی تفسیر آیات ولایت أهل بیت علیهم السلام در دیدگاه فریقین، قم، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
- نمازی شاهرودی، علی، ۱۴۰۹ ق، مستدرک سفینه البحار، تهران، بنیاد بعثت.

#### ب) مقاله

- نجارزادگان، فتح الله، ۱۳۸۶، «خلق عظیم و تفویض دین»، مقالات و بررسی‌ها، شماره ۸۴، ص ۱۸۴-۱۶۳، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.

